

## نگاهی به تفسیر سوره توبه در تفسیر سور آبادی ( قصص قرآن مجید )

نگارش : ایرج ارجمند راد

در کتاب قصص قرآن مجید<sup>(1)</sup> برگرفته از تفسیر سور آبادی در اشاره به سوره توبه به جنگ حنین پرداخته شده است. از آنجا که این نوشته روشنگر زمینه های تاریخی تکوین اسلام و نقش خشونت ایمانی آن برای متحد کردن اعراب است به آن نگاهی می افکنیم. ما خوانندگان دوستدار سنجشگری خردمندانه اسلام را به باز خوانی و موشکافی در این کتاب خواندنی فرا می خوانیم.

سوره توبه آخرین سوره قرآن و تنها سوره ای از آن است که در آن با «بسم الله...» آغاز نمی شود. این سوره بیان تعیین تکلیف اسلام با اعرابی است که هنوز دین تحمیلی را نمی پذیرند .  
در ابتدای تفسیر می آید « امیر المومنین علی را رضی الله عنه پرسید ند که چرا بر سر این سورت بسم الله الرحمن الرحیم ننشستند ؟ گفت زیرا کلمه بسم الله زنهاریست و این سورت بی زاریست و بیزاری و زنهاری با هم نباشند ». به زبانی دیگر سوره های دیگر قرآن هشدار است و این سوره تعیین تکلیف نهایی یا بیزاری.  
این برداشت از زبان رییس قبیله هوازن که جنگ حنین با آن صورت گرفته اینطور بیان می شود : « مهتر ایشان ما لک عوف بود . ایشان را گفت : یا قوم ، ما مانده ایم در عرب که زیون محمد نگشته ایم ، دیگر همه عرب را قهر کرد ، بکوشید تا کینه عرب از وی باز کشیم.». در این گفتار به خوبی می بینیم که تکوین اسلام اولیه چگونه با زبونی عرب ها توسط پیامبر رسول الله برابر گذاشته شده و اینکه او همه عرب را قهر کرد و اکنون طایفه هوازن باید بکوشد تا کینه عرب از وی (محمد) بازستانند.

به هر حال ، کار به جنگ می کشد . و این جنگ از سوی مالک عوف چنین بیان میشود :  
«مالک عوف قوم خویش را گفت : صواب آن است که پیش از آنکه محمد بر ما شام خورد ، ما بر وی چاشت خوریم . و این آخرین حرب است محمد را با عرب. مردی کنید تا خلق را از وی باز رهانیم و اگر ما بتراییم خود همه جهان بگرفت و جز از آن نبود که همه را علف شمشیر کند و زنان و فرزندان ما را اسیر و برده برد و مال های ما غارت کند. »  
کافران قبیله هوازن به زبان سرورشان آنچه را جزیی از واقعیت تاریخی شکل گیری اسلام است بیان می کنند و این واقعیت های تاریخی که در شماری بزرگ از کتاب های کلاسیک اسلامی با تحریف و برای توجیه خونریزی و جنایت ایمانی در اسلام بیان شده اند را می توان با اندکی دقت باز شناخت. در پایان نبرد به پیش گویی مالک عوف باز خواهیم گشت.  
هوازن امیدوارند که این نبرد آخر عرب با «دین» مزاحم و رزمنده محمد باشد که می خواهد با سماجت الله را بر سایر خدایان چیره کند. هوازن بخوبی می دانند که اگر خلق را از محمد رسول الله باز رها نکنند او همه جهان را خواهد گرفت ، همه را علف شمشیر خواهد کرد ، زنان و فرزندان آنها را با اسارت و اموالشان را به غارت خواهد برد. هوازن جهاد مقدس اسلام برای چپاول را از تجربه سایر اعراب با آن به خوبی می شناسند.

باری نبرد آغاز می شود. محمد در آغاز نبرد منافقین را از صفوف مسلمانان بیرون می کند : « رسول ... محتشمان مکه را گفت ، چون بوسفیان حرب و صفوان امیه ، که شما بر سر بالایی بروید که از جنگ نظاره خوشتر. دانست که ایشان نو در مسلمانی آمده اند ، در حرب جد نکنند و میداد تقصیری کنند در جنگ ، مسلمانان را دل بشکنند. »  
رسول الله خود بهتر از هر کسی با در دسر دایمی اسلام با نفاق که نتیجه شهادتین دروغین و تحمیلی است شناساست. او می داند که الله هنوز نو مسلمانان منافق را آطور که باید و شاید در اختیار نگرفته است او از آن می هراسد که این منافقان در یک لحظه حساس به آتسو ، به سنگر دشمن بپیوندند و کار را خراب کنند.

در آغاز جنگ ، هوازن بر لشکر دوازده هزار نفری محمد تاخته و آن را تار و مار می کنند. در این جا گفتگوی بسیار جالبی در اردوی منافقان نظاره گر نبرد صورت می گیرد که باز سنجی آن در شناخت تحولات بعدی اسلام دارای اهمیت زیادی است :  
«چون طایفه مکه از سر بالا ان بدیدند (تار و مار شدن سپاه محمد رسول الله را) ، بوسفیان حرب گفت « بطل السحر الیوم » (امروز سحر باطل شد ! ) . مردی مردان امروز پدیدار آید ، محمد پنداشت که مردان عرب چون اهل مکه باشند که ایشان را چون گوسپند در پیش افکنند. صفوان امیه گفت «ببفیک الکثکث » ، خاکت بدهان ، آخر از قریش کسی بر ما امیر باشد بهتر از آن بود که یکی از هوازن. »

در میان منافقین مکه عده ای شکست سپاه محمد را به منزله باطل شدن سحر می گیرند و نفس راحتی می کشند. اینان می دانند که محمد با اعراب بدوی همان رفتاری را نمی تواند کرد که با مکیان که مثل گوسپند قربانی او شدند. عده ای دیگر اما شکست محمد و چیرگی هوازن را ناگوار تر از پیروزی او می دانند و از این به بعد آینده سروری قریش بر عرب و سروری آتی عرب در جهان اسلام را با همراهی با محمد و با «دین» او می دانند. اینان دیر اما به هر حال به موقع پیام محمد به عرب را که همان بر افراشتن پرچم اسلام به عنوان کارپایه جهاتگیری عرب است در می یابند و اکنون درنگ جایز نیست !

در فراز بعدی کتاب ما با تهییج شدن مسلمانان از سوی محمد و نیز شرکت ملایکه در جنگ! روبرو می شویم که به واسطه آن ورق برگشته و لشکریان اسلام بر هوازن چیره می شوند. اما با توجه به آنچه که گفته شد باید پیروزی اسلام را به حساب دخالت به موقع مکان منافقی گذاشت که اکنون منافع خود را در همراهی با رسول الله می بینند.

این منافقین اند که در آغاز با اسلام محمد / علی / عمر، در انتظار لحظه سروری خود، همراهی دو دلانه می کنند و از مرگ عمر به دست یک برده ایرانی به بعد آرام آرام و پس از شکست علی، با قطعیت بر سکوهای قدرت فایقه می ایستند. صفوان امیه، پیشوای آینده نگر منافقانی است که به روشنی پایان سروری آل هاشم بر اسلام و بازگشت دوباره قدرت به قدرتمندان پیشین را ممکن و مفید می داند. او نماینده گروه بزرگ رزمندگان اسلام است که تا سه سده بعد همه سرزمین های همسایه حجاز را برای جهاد و چپاول مقدس، با خونریزی غیر قابل تصویری تصرف کرده و هرگز خوی بدوی خود را به نفع رفتاری نرمتر و متمدنانه از دست نمی دهند. اینان در جهانگشایی خود با ساکنان سرزمین های دیگران همان رفتاری را می کنند که پیش از آن سپاه محمد با آنان کرده است: تسلیم به الله اسلام و اطاعت از رسول الله، مرگ و یا پرداخت باج. این درست آن برده آخری است که در قرآن با سوره توبه بر روی صحنه برده می شود:

«خدا و پیامبرش بیزارند از مشرکاتی که با آنها پیمان بسته اید. پس چهار ماه به شما مهلت داده شد که در این سرزمین سیر کنید، بدانید که از خدا نتوانید گریخت و اوست که کافران را رسوا سازد.

در روز حج بزرگ، از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام می شود که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند. پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است، ولی اگر سر پیچی کنید بدانید که از خدا نتوانید گریخت. و کافران را به عذابی درد آور بشارت ده. مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید و در پیمان خود کاستی نیاورده اند و با هیچ کس بر ضد شما همدست نشده اند. با اینان به پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید، زیرا خدا پر هیز گاران را دوست دارد.

و چون ماه های حرام به پایان رسید، هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید و به حبس افکنید و در همه جا به کمینشان نشینید اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آنها دست بردارید، زیرا خدا آمرزنده مهربان است.»

**(برگرفته از قرآن مجید، سوره توبه آیه 1 تا 5، به ترجمه عبدالمحمد آیتی.)**

در این سوره تدبیر محمد رسول الله برای یکسره کردن کار مشرکان به خوبی دیده می شود. او با گروهی از آنان تا پایان ماه های حرام پیمان می بندد و به آنها در باره پیمان داری نیز هشیار می دهد و با دست باز به سراغ گروه دیگری از مشرکان می رود. این گروه دیگر اما تنها دو راه در پیش رو دارند: مرگ یا تسلیم به اسلام. درست این گروه دیگراند که برای اینکه مثل علف طعمه شمشیر محمد و یارانش نشوند اسلام می آورند و پس از دیدن منافی که اسلام برای آنان در راه چپاول مقدس دارد نیز خوی بدوی و سنت چپاول گری را در خدمت گسترش اسلام به کار می گیرند.

اسلام در گهواره خود هرگز از این سنت زورگویی بدویانه و انتقام گیری قبیله ای جدا نشد و بر عکس خود در راستای متحد کردن این سنت برای گسترش «دین» تحمیلی به سرزمین های همسایه و چپاول آن ها عمل می کرد. از این رو باید به نزدیکی میان نقش قرآن در سازمان دادن یک انرژی ویرانگر قبیله ای برای جهانگیری غارت گرانه تحت لوای ایمان به الله، با نقشی که 6 سده بعد یاسای چنگیزی در همین راستا برای مغولان بازی کرد انگشت گذاشت. اما اکنون به سر نوشت قبیله هوازن می پردازیم. پس از اینکه شکست در سپاه هوازن افتاد:

«چون مالک عوف آن را پدید، دانست که کار از دست بشد. با پنج هزار سوار از لشکر گاه بیرون زد و روی به طایف نهاد. یاران رسول الله از پس ایشان می تاختند تا هزار و پانصد مرد از ایشان بکشند. و به دیگر روایت مالک عوف را بگرفتند و اسیر نزد رسول الله آوردند، (محمد) گفت چون دیدی نصرت خدای؟ (مالک) گفت ما را لشکری شکست که هر چند کوشیدیم سنان ما به عنان ایشان نمی رسید و آن لشکر ملایکه بود. رسول الله او را بناخت و مال بسیار به وی داد.» در اینجا ایمان آوردن مالک به حساب شرکت ملایکه در جنگ به سود مسلمانان گذاشته می شود. اما با توجه به تجربه محمد با سایر رهبران قبایل، می دانیم که ترس از مرگ و سر نوشتی که هزار و پانصد رزمنده هوازن با آن روبرو شدند و زیرکی محمد در خریدن مالک («و مال بسیار به وی داد») برای اینکه او هم زمانی به خود آمده و نقش اسلام را در راستای جهانگیری عرب در یابد باید کار خود را کرده باشد. محمد بهتر از انبوه منافقان که در خود پسندی قبیله ای اسیر بودند می دانست که با شمشیر اسلام چه کار ها که نمی توان «به راست» کرد. تاریخ سروری عرب های مسلمان بر کشور های همسایه، صحنه های زیادی از این شمشیری که گره های سخت گشودنی را به راست می کند دارد.

اما هنوز جا دارد که با صحنه «شیرین» آخر نبرد رو برو شویم:

«رسول فرمود تا غنایم جمع کردند و زنان و فرزندان ایشان اسیر کردند و چندان مواشی فراهم آوردند که فرسنگی در فرسنگی بگرفت. و چندان زر و سیم پیش رسول علیه السلام فرو ریختند که خود عدد آن پدید نبود. نخست رسول الله در ایستاد و مولفه قلوب که نخست در اسلام در آمده بودند، مال های بسیار بدیشان داد و بیرون آن سد اشتر به بوسفیان حرب داد ...

آنگاه عباس را بخواند و گفت یا عم ... امروز روز آن است که خلف باز یابی، ردا فرو کن از این زر چندانکه بر تاوی بر گیر. عباس ردا فرو کرد و زر بر آن کرد، چندانکه بکوشید بر نتافت. رسول به تعجب در وی می نگرست. گفت یا عم چندان بر گیر که بر تاوی.» در پایان کار به اشاره محمد دیگران به عباس که در طمع زر اندوزی بسار بیشتر از آنچه که می تواند بر گیرد در ردای خود انباشته است، کمک می کنند تا زر غارت شده را بلند کند!

در این صحنه که به صحنه بازگشت دزدان دریایی به ایمن گاه خود بی شباهت نیست، می بینیم که محمد نخست بزرگان قوم را از مومن تا منافق می نوازد و از جمله عموی خود عباس را. این پاداش ایمان به الله و تسلیم به اراده رسول او، چیزی به جز سهمیه آنان از غارت اموال دیگران نیست که فرسنگی در فرسنگی جا می گیرد. این البته بر توده عرب نومسلمان که انتظار سهم بیشتری دارد خوش نمی آید: «مردی از میان مسلمانان رسول را گفت یا محمد من پنداشتم که تو رسول خدایی،

اکنون که ظلم تو بدیدم بدانستم. که رسول ظالم نبود. رسول از آن سخن روی سرخ گشت و گفت .... گفته اند که آن مرد خرقوس زهیر بود امام خوارج» .

چنان که پیشتر نیز گفتیم ، محمد بدون برجسته کردن نقش اسلام در متحد کردن عرب برای جهانگیری و غارت ، به سختی می توانست در کار خود موفق شود. اما برای اینکه به از میان برداشتن مرز های قبیله ای نیاز داشت و این خود می بایست با تاکید بر «برابری» و به ویژه بر «برادری» مسلمانان به دست آید.

توده پابرنه عرب که در چارچوب غارت و راهبندی و راهزنی قبیله ای به هر حال « سهم شیر» را به سران قبایل و امی گذاشت و راه دیگری نیز نداشت ، اکنون با جدی گرفتن افسانه برابری و برادری مسلمانان سهم عادلانه تری را می خواست. و این دردسر دایمی محمد و سایر پیشوایان اسلام اولیه بود. در گفتگویی که میان محمد با امام آتی خوارج ( آن اعرابی که بعد در تاریخ اسلام به نام خوارج شناخته شدند و بعد تر از سوی پیشوایان اسلام بیرحمانه سر کوب شدند)، ما به خوبی می بینیم که اندک دعوت های اخلاقی و حتی ایمانی اسلام به سختی به تغییر آگاهی او انجامیده است. برای این مرد بدوی ، آنچه که مهم است برابری و برادری در به دست آوردن سهم مساوی در غارت است. و اساسا جنبش برابری طلب خوارج نیز در خواستی به جز تقسیم عادلانه تر اموال چپاول شده مردمان سرزمین های همسایه نداشته و از این رو نیز با دزدان دریایی «عادی» که گاه به گاه با شورش و تغییر رهبر خود به دریافت سهم عادلانه تری از غارت موفق می شدند تفتانی نداشت. آنچه که در بحث ما برای شناخت ریشه های بر آمد و شکل گیری انرژی ویران گر اسلام اولیه اهمیت دارد این است که عرب بدوی به محض دیدن نابرابری و «ظلم» از سوی رسول الله ، پوسته نازک ایمان به الله و اخلاقی را که محمد به زحمت بر دعوت خود تنیده است می شکافد و «منافق» می شود. در همین گفتگو عمر ، این وجدان هشیار دعوت عربی برای جهانگیری از محمد می خواهد که به او اجازه دهد تا این منافق را بکشد : «یا رسول الله ، افلا اضرب عنق هذا المنافق؟» . عرب بدوی نه تنها پوسته نازک اخلاقی را که محمد بر ایمان به الله تنیده است جدی نمی گیرد ، بلکه حتی علیرغم وحشت آفرینی دایمی الله در قرآن ، آنقدر به او ایمان ندارد که حاضر باشد اصل مطلب یعنی سهم برابر در غارت گری را فدای این ایمان کند. «ایمان» او به کارکرد «دین» جدید برای غارت گیری بر ایمان او به الله می چربد و در ست از این روست که به سرعت به دریافت کنه مطلب موفق شده و این را به محمد حالی می کند که « یا محمد پنداشتم که تو رسول خدایی ، اکنون که ظلم تو بدیدم بدانستم. »

سه سده آینده ، صحنه تاریخی راندن دوباره این عرب بدوی ( که اکنون چیز هایی نیز «بداند» ) به چارچوب مناسبات قبیله ای اما اینبار با یک آیین تک خدایی وهمگانی برای همه قبایل و بیکار گرفتن این شمشیر خون ریز و بدوی برای سروری سروران قبیله های عرب بر سرزمین های همسایه است. این را نه دروغ گویی و مکر روزانه اسلامیان برای دیگر کردن واقعیت های تاریخی عوض می کند و نه خود فریبی های «روشنفکران» میان مایه و دنباله روی ایرانی که هنوز از خماری پندار پوچ « ارزش های تاریخی اسلام » بیرون نیامده و در آن ارزش هایی مثل برابری و دموکراسی را می جوید.

1) قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سور آبادی به اهتمام یحیی مهدوی ، چاپ سوم ، انتشارات خوارزمی 1375 ، ص 112 تا 116.

تاریخ نگارش : سه شنبه ، 19/11/2002

آدرس پست الکترونیکی نگارنده : arjemandrad@yahoo.com

درج این نوشته در نشریات و تارنما های اینترنتی بدون تغییر آزاد است.

نویسنده از دریافت دیدگاه های خوانندگان شاد می شود.

این نوشته در تارنمای اینترنتی فرهنگشهر بایگانی خواهد شد : [www.farhangshahr.com](http://www.farhangshahr.com)

ایرج ارجمند راد